ا

**ارنست مندل**

**نشر میلیتانت**

[**militaant.com**](http://militaant.com)

مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین

[آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت](https://www.google.com/url?sa=t&rct=j&q=&esrc=s&source=web&cd=&cad=rja&uact=8&ved=2ahUKEwjx--_ck-f3AhUOcxoKHfONArkQFnoECAcQAQ&url=https%3A%2F%2Fwww.marxists.org%2Ffarsi%2F&usg=AOvVaw2iBUi240yKSnJx91xvYU7v)

**تیتر فارسی: مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین**

**تیتر اصلی و مأخذ:**

***"Lenin's organisational concepts",* October 1917; Coup d'état or social revolution?, chapter 6, Notebooks for Study and Research, No. 17/18, 1992**

**مترجم: *هوشنگ سپهر(خسرو داور)***

**Houshang Sepehr****Translated into Persian by**

**انتشارات: نشریه در دفاع از مارکسیسم، جلد اول**

**چاپ اول: ۱۳۷۷**

فهرست مطالب

[لنین و قدرت 6](#_Toc97030410)

[چه باید کرد؟ و سال های 7- 1905 14](#_Toc97030411)

[حزب غیر یک پارچه 24](#_Toc97030412)

[تنش درونی لنین 32](#_Toc97030413)

[استقلال فکری 36](#_Toc97030414)

[به‌سوی یک بینش منسجم 39](#_Toc97030415)

[مسئلة استقرار مجدد دموکراسی شورائی 43](#_Toc97030416)

آیا مفاهیم تشکیلاتی لنینی راه را برای زیاده‌روی‌های انقلاب اکتبر و استبداد استالینی هموار نکرد؟

یکی از نظریه‌هایی که منتقدان بلشویزم همواره علیه آن مطرح می‌کنند این است که اقدامات افراطی ای که از سال 1918 به بعد در شوروی انجام گرفت - برای نمونه، انحلال مجلس مؤسسان، ارعاب، تمدید کمونیسم جنگی و...- در تحلیل نهائی همگی زائیده بینش سازمان‌دهی لنینیستی بودند. لُب کلام انتقادات این افراد علیه لنین این است که نزد لنین:

«تحقق انقلاب کار یک حزب انقلابی است و نه کار توده‌ها که این حزب باید متشکل باشد از یک هستة بسیار متمرکز از انقلابیون کاملاً حرفه‌ای. از همین رو چنین تشکیلاتی خارج از کنترل و نظارت طبقة کارگر خواهد بود، چرا که این طبقه قادر نیست خود را به سطح عمل سیاست انقلابی ارتقاء دهد، کسب آگاهی سیاسی انقلابی که جای خود را دارد».[[1]](#footnote-1)

بسیاری از نویسندگان از جمله لویی فیشر از این هم فراتر رفته‌اند و مدعی‌اند که مفاهیم تشکیلاتی در نزد لنین، خصوصاً مقولاتی که در جزوة چه باید کرد؟ بدان‌ها می‌پردازد از خصایص روانی شخص وی سرچشمه می‌گیرند؛ نفرت کورَش علیه تزاریسم و طبقات دارا، عطش سیری‌ناپذیرش برای گرفتن انتقام قتل برادرش توسط استبداد؛ اعتقاد راسخ به نقش حیاتی خشونت و وحشت و سرانجام «نابودی دشمن» در طی انقلاب.

تمامی این ادعاها و اظهارات، صرف‌نظر از سایه‌روشن‌هایشان، در بهترین حالات فقط برداشت‌های یک‌جانبه‌ای هستند از واقعیت‌های تاریخی، از نوشته‌های لنین و از اقداماتی که چه خود وی رهبری‌شان را در دست داشت و چه از نوشته‌های او ملهم می‌شدند.

# لنین و قدرت

قبل از هر چیز باید به این نکته اشاره کنیم که اکثر کسانی که دربارة لنین نوشته‌اند او را شخصی خشک و بی‌عاطفه معرفی کرده‌اند که تنها یک اندیشه بیشتر در سر نداشت و آن هم کسب قدرت مطلقه برای خویش بود؛ اما شناختی که ما از شخصیت وی داریم کاملاً خلاف آن است. قضاوت ما در این مورد بر مبنای نوشتة کسانی است که از نزدیک با لنین در تماس بوده و دراین‌رابطه قلم‌زده‌اند. نیکلای والنتینف که در زمرة این افراد است و نظریات لنین را شدیداً زیر ضربات نقد می‌گیرد در همین رابطه می‌نویسد:

«کسانی که لنین را فردی خشک و بی احساسی می‌پندارند که مشغولیتی جز نوشتن قطع‌نامه‌های سیاسی ندارد و نسبت به زیبائی‌های طبیعت کاملاً بی‌تفاوت است، کاملاً در اشتباه به سر می‌برند. آری این خطای بزرگی است که بسیاری شاید تقریباً همه مرتکب آن می‌شوند درست برخلاف تصور همگان وی مزارع، مرغزارها، رودخانه‌ها، صخره‌ها، دریا و خلاصه همه طبیعت را می‌پرستید». [[2]](#footnote-2)

واکنش لنین در برابر پیشنهاد کمیتة مرکزی حزب دررابطه‌با شروع انتشار مجموعه آثارش به بهترین وجهی مؤید آن است که این تا چه حد نسبت به خود بی‌اهمیت بوده است.

«برای چه؟ این‌همه کاری است بیهوده. سی‌سال پیش دربارة هر موضوعی قلم زدیم. همه آن مطالب امروزه دیگر ارزش آن را ندارد که تجدید چاپ شوند». [[3]](#footnote-3)

بازگفت زیر به بهترین وجهی خلوص نیت و صداقت لنین را در مورد نپذیرفتن امتیازی مادی نشان می‌دهد:

لنین هدایا، مواد غذائی و سوختی ای را که روستائیان به‌عنوان سپاسگزاری برایش به کرملین می‌آوردند به‌هیچ‌وجه نمی‌پذیرفت و به دیگران می‌داد حقوق کمیسرهای دولتی معادل دو سوم حقوق یک کارگر فنی تعیین شده بود.

در دوران کمونیسم جنگی سالن‌های تئاتر مسکو کماکان به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند و جنبش هنری آوانگارد متوقف نشده بود به همین خاطر تقاضا برای سالن‌های تئاتر بسیار زیاد بود. شبی لنین و بالانوا دبیر بین‌الملل کمونیست که دست‌کم در این مورد با هم، هم عقیده بودند که در مقایسه با دیگران از کمترین ارجحیتی برخوردار نباشد. برای مشاهدة نمایش نامه «سه خواهر» اثر چخوف و به کارگردانی استانیسلافسکی به یکی از تئاترهای مسکو می‌روند؛ اما آنان به‌واسطة تمام شدن بلیت موفق به تماشای آن نمی‌شوند و دست از پا درازتر به خانه بازمی‌گردند». [[4]](#footnote-4)

آبشخور این افسانه بی‌پایه که لنین را در جریان «مبارزه برای کسب قدرت» فردی دورو و فاقد کمترین اصول اخلاقی معرفی می‌کند، این اتهام سراسر کذب است که گویا وی در سال 1917 برای تأمین مخارج تبلیغاتی حزب بلشویک از «منابع مالی دولت آلمان» کمک گرفت. این اتهام ناروا از همان فردای روزهای انقلاب ژوئیه 1917 همواره علیه بلشویک‌ها به کار گرفته شده است.

رونالد؛ و. کلارک کتابی دربارة زندگی لنین نوشته است که در میان سایر کتبی که در این زمینه نوشته شده‌اند یکی از معتبرترین‌ها به شمار می‌آید. دررابطه‌با مسئلة کمک مالی دولت آلمان به بلشویک‌ها وی با شک و تردید سخن می‌گوید. وی نقل می‌کند که از کارمند وزارت امور خارجه آلمان شنیده است که دولت متبوعه‌اش معادل 50 میلیون مارک طلا برای حزب بلشویک «سرمایه‌گذاری» کرده بود؛ اما ازآنجایی‌که قادر به اثبات این امر نیست فقط به ذکر ضرب‌المثل «نا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها» قناعت می‌ورزد. [[5]](#footnote-5)

اما همین آقای کلارک کمی پائین‌تر می‌نویسد که پروادا ارگان تبلیغاتی حزب بلشویک همواره در تنگنای شدید مالی قرار داشت. بدین ترتیب بی آن که خود متوجه شده باشد بی‌اساس بودن بهتان فوق را به بهترین وجهی ثابت می‌کند. آن هم صرفاً در جمله‌ای که با سرعت از آن می‌گذرد.

پراودا پُر بود از فراخوان برای جمع‌آوری کمک مالی، آن هم برای مبالغی در حدود چند هزار روبل[[6]](#footnote-6). باید از خود پرسید که این چه جنبشی بود که علی‌رغم دریافت صدها میلیون مارک تداوم فعالیت‌هایش همواره در گروی چند هزار روبل بود!

برایان وانرهان همین شایعه و افترا را دوباره تکرار می‌کند. وی حتی ضرورت آن را نمی‌بیند که دربارة اعتبار شاهدان این ماجرا کمترین تحقیقی انجام دهد[[7]](#footnote-7). نامبرده با تصویری که از لنین در فاصلة ماه‌های فوریه تا سپتامبر 1917 ارائه می‌دهد اگر نخواسته باشد که وقایع را تحریف کند به‌یقین سوء نیتش را به منصه ظهور گذارده است. برای نمونه وی مدعی است که در قطار ویژه‌ای که گریم و پلاتن، دو تن از سوسیال‌دموکرات‌های سوئیس برای بازگشت مهاجرین روسی به روسیه ترتیب داده بودند، لنین اجازه نداد که غیر از بلشویک‌ها فرد دیگری سوار شود. نکته‌ای که دروغ محض است. [[8]](#footnote-8)

واقعیت ماجرا این بود که ازآنجایی‌که مقامات فرانسوی و انگلیسی اجازة بازگشت مهاجرین روسی از طریق دریا به کشورشان را نمی‌دادند، بر اساس توافقی که با دولت آلمان شد قرار شد که قطاری آنان را از طریق خاک آلمان به روسیه منتقل کند. این قطار 36 مهاجر روسی را با خود حمل می‌کرد که ترکیب آن‌ها عبارت بود از 19 بلشویک، 6 عضو بوند، 3 عضو ناشه اسلووی هوادار تروتسکی و 4 مسافر دیگر که از اعضای گروه‌های دیگر روسی بودند. افزون آن که در توافق‌نامه به‌صراحت آمده بود که هیچ‌گونه تمایزی بین مهاجرین «جنگ‌طلب» و «شکست طلب» نباید وجود داشته باشد و کلیة مهاجران روسی صرف‌نظر از عقاید سیاسی‌شان حق سوارشدن به‌قطار را داشتند. به‌واقع تعدادی از اعضای بوند «جنگ‌طلب» بودند. [[9]](#footnote-9)

در واقعیت، این سفر و کلیة شروطی که بر آن تحمیل شد در اعلامیه‌ای از سوی پاره‌ای از مبارزان سوسیالیست سرشناس مورد تأیید قرار گرفته بود. در میان آنان می‌توان از استروم دبیرکل حزب سوسیالیست سوئد، لیند هاگن شهردار سوسیالیست استکهلم و ویز پلاتن رهبر حزب سوسیالیست سوئد نام برد.

در توصیفی که موناهان از این سفر ارائه می‌دهد خواننده چنان برداشت می‌کند که از دید افکار عمومی چه در داخل روسیه و چه در خارج آن تو گوئی این سفر مانوری بود به نفع آلمان[[10]](#footnote-10). اگر چنین برداشتی حقیقت می‌داشت آن‌گاه چطور می‌توان استقبال بسیار گرم نیکلای چخیدزه رهبر شوراها که از منشویک‌ها بود را به هنگام ورود لنین به روسیه توضیح داد؟ تهییجات رادک علیه جنگ‌طلبی آلمان را چطور می‌توان توضیح داد! مواناهان به هنگام شرح بازگشت تروتسکی به روسیه می‌گوید:

«انگلیسی‌ها ازاین‌جهت تروتسکی را آزاد کردند [از زندان اردوگاه اسیران جنگی امهرست در کانادا] تا از سنگینی بار مشکلات فرمانده اردوگاه بکاهند. تروتسکی ملوانان آلمانی زندانی را چنان تحت‌تأثیر عقاید خود قرارداده بود که افسران آلمانی از فرمانده اردوگاه خواستند که جلوی دهان او را بگیرند. «اردوگاه تبدیل شده بود به جلسات سیاسی بی‌وقفه» فرمانده انگلیسی اردوگاه هم با خوشحالی زایدالوصفی از این پیشنهاد استقبال کرد و حق صحبت‌کردن را از تروتسکی گرفت». [[11]](#footnote-11)

این نحوة رفتار تروتسکی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ در این جا باید از نویسنده مزبور پرسید که چه کسی در جهت منافع جنگ‌افروزی آلمان گام بر می‌داشت؟

# چه باید کرد؟ و سال‌های 7- 1905

مفاهیم تشکیلات حزب لنینی را نمی‌توان صرفاً با استناد به جزوة چه باید کرد؟ مورد بررسی و قضاوت قرارداد. آن هم به این دلیل ساده که کتاب مزبور در سال 1902 به نگارش در آمد. تزها و مقولاتی که لنین در این نوشته به دفاع از آن‌ها می‌پردازد را نمی‌توان از محتوا و جایگاه دقیق تاریخی‌شان جدا کرد؛ یعنی این واقعیت که در آن سال‌ها حزب بلشویک سازمانی کوچک غیرقانونی و طبعاً زیرزمینی بود. افزون آن که بعدها لنین خود به زیاده‌روی‌های آن اذعان دارد.

لنین هیچ‌گاه مطرح نکرد که نظریات ارائه شده در چه باید کرد؟ نظریاتی عام هستند، یعنی این که در هر زمان و مکان و مستقل از شرایط مشخصی که مبارزة طبقاتی در آن جریان دارد، این نظریان معتبرند.

مفاهیم تشکیلاتی منشویک‌ها که بدیلی بودند در برابر مفاهیم بلشویک‌ها، محدودیت‌های کار در شرایط غیرقانونی را دست‌کم می‌گرفتند، مخاطراتی که بر سر راه تمرکز کار سیاسی لازم اما دشوار وجود داشت را نمی‌دیدند، به تمرکز مبارزات پراکنده اهمیت لازم را نمی‌دادند و مهم‌تر از همه به مسئلة استقلال سیاسی و غایت هژمونیک طبقة کارگر در روند انقلاب که نکته‌ای کلیدی بود کم بها می‌دادند. در اجلاس کنگرة دوم حزب سوسیال دموکراسی روسیه که در سال 1903 برگزار شد، به‌نقد و نه‌چندان آشکار نطفه‌های اختلافات سیاسی اساسی آتی بین دو جناح بلشویک و منشویک بر سر مسئلة نقش بورژوازی روس در انقلاب شکل گرفت و خود را نشان دادند [این انشعاب رسماً در سال 1917 شکل گرفت].[[12]](#footnote-12)

حتی در همین جزوة چه باید کرد؟ سال 1902 بخش‌هایی وجود دارد که با لوکزامبورگیست ها و تروتسکیست‌ها هم کلام می‌شود.

«سازمان انقلابیون حرفه‌ای تنها دررابطه‌با طبقة کارگر واقعاً انقلابی که در مبارزات خودانگیخته درگیر باشد مفهوم پیدا می‌کند». [[13]](#footnote-13)

همگی اذعان داریم که اصل دموکراسی فراگیر احتمالاً متضمن دو پیش‌شرط است: شرط نخست تعمیم‌یافتگی همه‌جانبه آن؛ و شرط دوم انتخابی بودن کلیة مسئولیت‌ها و مناصب ... از همین رو ما حزب سوسیالیست آلمان را یک تشکیلات دموکراتیک ارزیابی می‌کنیم، چرا که همه چیز آن علنی است من‌جمله کنگره‌هایش». [[14]](#footnote-14)

باز گفت فوق به اندازة کافی گویا است تا بر نظریة اینگرفلوم خط بطلان بکشد[[15]](#footnote-15). به‌زعم این نویسنده مفاهیم تشکیلاتی نزد لنین و افراد دیگری نظیر اکسلرود در برداشت کلی‌ترشان از پیامدهای فقدان «جامعة مدنی» در روسیه ریشه دارد. این نویسنده معتقد است به‌خاطر فقدان «جامعة مدنی» بود که لنین و کسانی که با وی در مفاهیم تشکیلاتی هم نظر بودند، دست به وارونة تروتسکی و لوکزامبورگ، طبقة کارگر روسیه را قادر به کسب آگاهی طبقاتی نمی‌دیدند و از دید آنان حزب بر طبقه و مبارزة طبقاتی ارجحیت داشت، به زبان ساده‌تر حزب باید طبقة کارگر را بازسازی می‌کرد. مجموعه نوشته‌های لنین در این مورد، حتی تا قبل از 1905، بی‌پایه بودن این نظریه را به‌سادگی ثابت می‌کنند.

به دنبال تجربة مهم انقلاب 1905، لنین بار دیگر با دیدی تقریباً انتقادی از خود دوباره به مسئله فوق می‌پردازد و به استعاره می‌گوید: «میله بیش از حد به یک سو خم شده است» (بی آن که طرف متخاصم آن را به جهت دیگر خم کرده باشد)، برای برقراری مجدد تعادل باید آن را به سمت دیگر خم کرد.

در فاصلة سال‌های 1903 تا 1907، سوسیال دموکراسی به‌رغم انشعاب در آن دررابطه‌با اوضاع داخلی خود بیشترین اطلاعات ممکنه را در اختیار همگان قرار می‌داد (گزارش‌های دومین کنگرة مشترک، گزارش‌های کنگرة سوم بلشویک‌ها، گزارش‌های چهارمین کنگرة مشترک در استکهلم). با وجود انشعاب مع‌هذا سوسیال دموکراسی روسیه پیش از سایر احزاب به این نکته پی برده بود که باید از دوران آزادی گذرای موجود آن سال‌ها در جهت یک تشکیلات قانونی و با عملکرد دموکراتیک حداکثر بهره را بگیرد. آن فرصت کوتاه را غنیمت شمرد تا آرمان ایجاد یک سازمانی دموکراتیک متکی به اصل انتخابی بودن تمامی مسئولیت‌ها و وظایف و برگزاری کنگره‌ها متشکل از نمایندگان منتخب قطعی را تحقق بخشد ...

بدیهی است که عامل اصلی موفقیتش (نقش و نفوذ بلشویک‌ها در انقلاب 1905) همانا امتیاز طبقة کارگر نسبت به سایر طبقات است. طبقه‌ای که بهترین عناصرش به سوسیال دموکراسی تعلق دارد و امتیازش نسبت به سایر طبقات همانا توان و قابلیت عظیمش در خود سازمان‌دهی است، آن هم به دلایل آشکار اقتصادی. بدون چنین امری سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیزی بیش از یک بازیچه، یک ماجراجوئی و یا طبل توخالی نخواهد بود». [[16]](#footnote-16)

لنین بار دیگر همین مطلب را با زبانی روشن‌تر تأکید می‌کند:

وقتی که برای رفیق رادین این سؤال طرح می‌شود که بین شوراها و حزب کدامیک را باید برگزید. در واقع وی مرتکب اشتباه بزرگی می‌شود. من معتقدم که در پاسخ به این سؤال بدون کمترین چون‌وچرایی باید گفته شود هم شوراهای نمایندگان کارگران و هم حزب ... به نظرم می‌رسد که شوراهای نمایندگان کارگران، به‌مثابه یک تشکیلات صنفی، باید تلاش ورزد تا کلیة نمایندگان کارگران، کارمندان، خدمتکاران، مزدبگیران روستائی و غیره را در بر گیرد. کلیة کسانی که مایلند و توانائی آن را دارند که برای بهبود وضع زندگی توده‌های زحمت‌کش مبارزه کنند، کلیة کسانی که از یک حداقل صداقت سیاسی ای برخوردارند. البته به‌غیراز دسته‌های سد سیاه. [[17]](#footnote-17)

[در کنگرة وحدت سال 1906] بر سر اصل سانترالیسم دموکراتیک، بر سر تضمین حقوق اقلیت‌ها و مخالفین خط رهبری اما وفادار به حزب، بر سر استقلال همة تشکیلات حزبی، بر سر اصل انتخابی بودن، قابل عزل بودن و پاسخگو بودن کلیة کادرهای حزبی همگی توافق داشتیم. [[18]](#footnote-18)

اصل سانترالیسم دموکراتیک و استقلال سازمان‌های محلی دقیقاً به معنای آزادی کامل و همه‌جانبة انتقاد است، البته تا جایی که این انتقاد بر سر راه اتحاد در یک عمل مشخص مانعی ایجاد نکند. [[19]](#footnote-19)

کمیتة مرکزی به‌هیچ‌وجه حق آن را ندارد که سایر تشکیلات حزبی را ملزم سازد که قطع‌نامه‌هایش را بپذیرند. کلیة اعضاء حزب موظف‌اند که مسائل موردبحث را با استقلال کامل و با دیدی انتقادی موردمطالعه قرارداده و حمایت خود را از آنهایی اعلام دارند که به نظرشان در چارچوب قطع‌نامه‌های کنگره پاسخ منصفانه‌تری برای مشکلات ارائه می‌دهند. امروز کلیة تشکیلات حزبی بر شالوده‌های دموکراتیک استوارند. این بدان معنی است که کلیة اعضاء کمیته‌ها، کلیة مسئولین ... توسط کلیة اعضای حزب انتخاب می‌شوند که کلیة اعضای حزب تعیین می‌کنند که چه تاکتیکی باید اتخاذ شود». [[20]](#footnote-20)

امر مسلمی است که نویسنده‌ای چون لویی فیشر منابع مطالعاتی خود را به‌خوبی می‌شناسد. مع‌هذا، وی آگاهانه این بخش از نوشته‌های لنین را به‌راحتی نادیده می‌گیرد، البته، در اتخاذ چنین شیوه‌هایی وی تنها نیست[[21]](#footnote-21). این امر گواه بارزی است بر عدم صداقت روشن‌فکرانة نویسندة مزبور که از عادات دیرینة وی است.

فیشر در فاصلة سال‌های 1936- 1923 به‌عنوان یک خبرنگار خارجی در شوروی اقامت داشت و عمدتاً برای نشریة آمریکائی Nation گزارش می‌فرستاد. در جریان محاکمات مسکو وی به توجیه محاکمات و جنایات استالین پرداخت و گزارشاتش به خارج از روسیه حربه بسیار مفیدی بودند در دست استالین و به‌طورکلی استالینیسم در سطح جهانی[[22]](#footnote-22). وی در کتاب زندگی‌نامة لنین که سی‌سال بعدازاین رویدادها به رشتة تحریر در می‌آورد، می‌نویسد:

«کینه و نفرت استالین علیه تروتسکی شوروی را به حمام خون تبدیل کرد. محاکمات مسکو در اولین سال‌های دهه 1930 به بهای نابودی تمامی رهبران آن کشور تمام شد ... در سال 1937 نوبت فرماندهان ارتش، مدیران صنایع، نویسندگان، برنامه‌ریزان، مدیران ادارات و... رسید، آن هم در ابعاد حیرت‌آوری. هیچ‌گاه دیگر نخواهیم توانست ابعاد فجایع و ضرباتی که آن سیاست‌های جنون‌آمیز بر روسیه شوروی وارد آوردند را به طور کامل مورد ارزیابی قرار دهیم.» [[23]](#footnote-23)

کسی که در سال‌های 38- 1936 در حمایت از همان «سیاست‌های جنون‌آمیز» در مقام پاسخ‌گوی جهانی استالین قرار می‌گیرد امروزه لزوم آن را نمی‌بیند که حتی در یک جملة کوتاه هم که شده اظهار ندامت کند، پوزش بطلبد و یا از خود انتقاد کند. وی ترجیح می‌دهد که خود را در آن‌سوی دیگر مرز طبقاتی قرار دهد.

دیروز استالین محبوب و بی‌عیب ادامه‌دهندة لنین محبوب و بی‌عیب بود. امروز استالین خودکامه محصول طبیعی تکامل خشونت و عطش سیری‌ناپذیر لنین برای کسب قدرت می‌شود. چه تقارن و شناخت باورنکردنی در این دو موضع به‌ظاهر متفاوت مشاهده می‌شود. آری در هر دو این مواضع، در تحلیل نهائی، استالین زائیدة لنین است و در مسیر او قدم بر می‌دارد، دیروز به‌منظور نیکی و خیر، امروز برای زشتی و شر!

# حزب غیر یک‌پارچه

دررابطه‌با مقولة حزب یک‌پارچه با تحریف تاریخی بسیار کلی‌تری مواجهیم. بسیاری از کسانی که دربارة تاریخ اتحاد شوروی در فاصلة سال‌های 23- 1918 رقم زده‌اند در این نکته اشتراک نظر دارند که حزب بلشویک یک حزب کاملاً یک‌پارچه‌ای بود[[24]](#footnote-24). این افراد دلیل آن را در تمرکز و سانترالیسم بیش از حد آن می‌بینند، امری که به‌هیچ‌وجه با واقعیت نمی‌خواند و افسانة کاذبی بیش نیست.

واقعیت امر این است که از نظرباز بودن، دموکراسی، وجود نظرات متفاوت و آزادی بیان، چه در داخل حزب و چه در خارج از آن، هیچ حزبی به‌پای حزب بلشویک نمی‌رسید. احزاب سوسیال دموکرات آلمان و اتریش، حتی در بهترین شرایط خود هیچ‌گاه در این موارد قابل‌مقایسه با حزب بلشویک نبودند. برای اثبات این ادعا فقط به ذکر چند نکته بسنده می‌کنم:

در روزهایی که قیام تدارک دیده می‌شد کامنف و زینوویف، دو تن از اعضای اصلی کمیتة مرکزی، علناً در خارج از حزب موضعی خلاف اکثریت گرفته و آن را در نشریه‌ای به سردبیری ماکسیم گورکی منتشر ساختند.

در فردای دومین کنگرة شوراها بحث بر سر مسئلة حکومت ائتلافی با کلیة احزاب کارگری در می‌گیرد. شش تن از اعضای کمیتة مرکزی و تعدادی از کمیسرهای حکومتی علناً مواضعی خلاف اکثریت اتخاذ می‌کنند. آن‌ها برای این که بر وزنة مخالفتشان بیفزایند دسته‌جمعی از مقامات حکومتی خود استعفا می‌دهند. [[25]](#footnote-25)

در ژانویة 1918 در جلسة کمیتة اجرائی شوراهای سراسر روسیه، ریازانف و لوزوفسکی دو تن از رهبران حزب بلشویک علیه انحلال مجلس مؤسسان رأی می‌دهند.

در زمان امضای قرارداد صلح برست لیتوفسک، «کمونیست‌های چپ» به رهبری بوخارین، در دفاع از مواضعشان که در اقلیت قرار داشتند به انتشار یک نشریه مستقل اقدام می‌کنند.

گرایش موسوم به «سانترالیسم دموکراتیک» به رهبری اسینسکی که یکی از «کمونیست‌های چپ» بود از ماه مارس 1918 به بعد نشریه «کمونیست» مقالاتی در دفاع از طرح «مدیریت کارگری صنایع» می‌نویسد، طرحی که اکثریت کمیتة مرکزی کاملاً با آن مخالف بود[[26]](#footnote-26).

در سال 1920 اپوزیسیون کارگری به رهبری شلیانیکف، میازینکف و کولنتای علناً در خارج از حزب به دفاع از نظریات خود می‌پردازند.

در سال 1921 واردین رهبر چکا بار دیگر قانونی شدن کلیة احزاب و گروه‌های مخالف که حکومت و نظامی شورائی را قبول دارند پیشنهاد می‌دهد، پیشنهادی علیه مواضع لنین. در این پیشنهاد آمده بود که احزاب فوق مجاز خواهند بود که در انتخابات شوراها نامزدهای انتخاباتی خود را ارائه دهند و از امکانات انتشاراتی متناسب با ابعادشان بهره‌مند شوند. [[27]](#footnote-27)

روایتی که توسط ایلین ژونفسکی، معاون کمیسار خلق در امور دفاعی نقل شده است. گوشه‌هایی از این جو آزادی را به‌خوبی نشان می‌دهد. وی می‌گوید که در اواخر مارس 1918 اولین کنفرانس سربازان و ملوانان ارتش سرخ برگزار می‌شود. در جلسة افتتاحیة کنفرانس پیشنهادی برای انتخاب یک هیئت‌رئیسة افتخاری متشکل از لنین، تروتسکی، زینوویف داده می‌شود و فقط آنارشیست‌ها با آن مخالفت می‌کنند. پیشنهاد با اکثریت بسیار ناچیزی به تصویب می‌رسد. علت پائین بودن تعداد آرای موافق همانا رأی مخالف دادن تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از بلشویک‌ها بود.

بلوک متشکلی از آنارشیست‌ها و بلشویک‌های چپ در برابر مخالفت‌های هیئت نمایندگی بلشویک‌ها و ایلین ژونفسکی، نمایندة حکومت، موفق می‌شوند حرف خود را به‌پیش برند و پیشنهادشان مبنی بر برخوردار شدن کنفرانس از قدرت قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری را به تصویب برسانند. همان بلوک سیاسی افزایش حقوق قابل‌ملاحظه‌ای برای سربازان و ملوانان را به تصویب رسانیدند، امری که حکومت پیش‌تر از این عدم توانائی در تحقق آن را اعلام کرده بود. [[28]](#footnote-28)

شاید بتوان ایراد گرفت که لنین در مواجهه با چنین نقض انضباط‌هایی با خشونت و سرسختی به مخالفت می‌پرداخت. آری این درست است اما خشونتش هیچ‌گاه از حیطة کلام فراتر نمی‌رفت و به‌هیچ‌وجه به اقدامات سرکوبگرانه و به تنبیهات اداری منتهی نمی‌شد.

آری حقیقت دارد؛ اما این نکته در مقابل مسائل اساسی قابل اغماض است و مسئله اساسی نیست.

کلیة این روایات نشان می‌دهند که حزب بلشویک که زائیدة مفاهیم تشکیلاتی لنین بود نه‌تنها یک تشکیلات یک‌پارچه نبود که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از رهبران و کادرهایش، چه کارگر و چه روشن فکر، استقلال اندیشه را به‌خوبی حفظ کرده بودند که باروحیه‌ای شدیداً انتقادی نسبت به مسائل برخورد می‌کردند که فعالیت‌های روزمره حزب هم به‌خوبی محسنات این استقلال نقادانه فکری را منعکس می‌کردند و نه تمرکز یا یک‌پارچگی را!

به‌علاوه باید اشاره کرد که تلقینات لنین هم در اصل چندان با آن چه در موارد فوق به آن‌ها اشاره رفت متفاوت نبودند. زمانی که در دهمین کنگرة حزب در مارس 1921 تشکیل جناح‌ها ممنوع اعلام می‌شود، لنین با پیشنهاد ممنوعیت حق داشتن گرایش به مخالفت می‌پردازد. وی به‌روشنی بیان می‌کند هر زمان که بر سر مسائل مهم و حائز اهمیت اختلاف‌نظر در حزب وجود داشته باشد توسل به انتخابات برای تعیین خط‌مشی و رهبری بر مبنای مواضع گرایش‌های مختلف امر اجتناب‌ناپذیری است.

لنین خود بارها زمانی که در اقلیت قرار گرفت از این هم فراتر می‌رفت و برای دفاع از مواضعش در خارج از حزب به تشکیل گرایش دست می‌زد.

تنها با قلب و تحریف تاریخ روسیه شوراها در دوران حیات لنین است که می‌توان این واقعیت‌ها را کتمان کرد.

# تنش درونی لنین

بدین ترتیب دیدیم که از نظر مارسل لیبمن، پل لوبلان و خصوصاً استفان کوهن که پیش‌تر از این به نوشته‌اش اشاره شد و به‌طورکلی بسیاری از کسانی که دربارة لنین نوشته‌اند، وجود رگه‌هایی از پدرسالاری، خودکامگی و جانشین‌گرائی چه در گفتار و نوشته‌ها و چه در کردار لنین امر مسلم و بی‌چون و چرائی است. به‌واقع از نظر اینان کل نظریه و عمل سازمان‌دهی و تشکیلاتی لنین همچون آونگی است که همواره در حال نوسان بود. [[29]](#footnote-29)

شاید بتوان این نوسانات در گفتار لنین را چنین توضیح داد که در دورة انقلابی که با اوج‌گیری و شکوفائی جنبش توده‌ای همراه است تأکید بر دموکراسی و روش‌های آزادی‌خواهانه دست بالا را دارند، درحالی‌که در مرحله افول انقلاب و فورکش فعالیت توده‌ها مسئله تمرکز حزبی و جایگزین شدن حزب به‌جای طبقه وجوه غالب می‌شوند.

امروزه دیگر توضیح این دوگانگی با استناد به ماکیاولیسم نه‌تنها باب‌طبع روز نیست، بلکه از انصاف هم به‌دور است. چرا که اثبات چنین توضیحاتی که بر فرضیات روان‌شناسانه استوارند چندان آسان نخواهند بود. [[30]](#footnote-30)

چرا فرضیة روان‌شناسانة فوق را با یک فرضیة جامعه سناشانه عوض نکنیم و مثلاً مدعی نشویم که دموکراسی و آزادی‌خواهی لنین واکنشی بود در برابر فشار توده‌های حاضردرصحنه و برعکس تأکید وی بر تمرکز بیش از حد و جانشین‌گرائی راه حلی بود برای زمانی که توده‌ها منفعل بودند و در صحنة مبارزات حضور جدی نداشتند.

اما این توصیف جامعه‌شناسانه هم نه می‌تواند حق مطلب را در مورد لنین بیان کند و نه جانب انصاف را بگیرد و اصولاً به‌هیچ‌وجه قادر نیست که رویدادهای سال‌های 23- 1918 در روسیة شوروی را توضیح دهد.

چنین رویکردی عاجز از فهم و توضیح برخورد شدید و خشن اما مذبوحانه‌ای است که لنین در مواجهه با بوروکراتیزه شدن دولت در شوروی از خود نشان داد. آن همچنان درجه از بوروکراتیزه شدن که توجه لنین را اگر نگوییم از اواخر سال 1921 دست‌کم از سال 1922 شدیداً به خود جلب کرده بود. این فرضیه نه قادر است این «واپسین نبرد لنین» علیه بوروکراسی انگل را توضیح دهد، نه شدت مبارزه‌اش علیه استالین را و نه لحن رقت‌انگیز نحوة بیان آن را:

«از این که پیش‌تر از این‌ها و با توان لازم و شدت بیشتر دخالت نکردم خود را در برابر کارگران شدیداً مقصر می‌دانم». [[31]](#footnote-31)

آیا لنین نبود که در طی دوران ارتجاع سال‌های 11- 1908، بر علیه گرایش «انحلال طلبی» به پا خاست و به متشکل کردن و آموزش‌دادن کادرهای بلشویک آن هم در ابعادی وسیع همت گماشت و مگر همین کادرها نبودند که به‌نوبة خود توانستند از سال 1912 به بعد درون جنبش کارگری روسیه هژمونی کسب کنند. توضیحات «جامعه‌شناسانه» مجبور است واقعیت تاریخی مزبور را که به‌دشواری می‌توان زیر علامت سؤال برد به دست فراموشی سپارد. پل لوبلان به‌درستی با قیاس «نوسان آونگ» به کار گرفته شده توسط لیبمن مخالفت می‌کند و آن را برخوردی کاملاً مکانیکی ارزیابی می‌کند.

# استقلال فکری

تجربة روسیه به‌خوبی این قاعدة کلی‌تر تاریخی را به منصة ظهور گذاشت که دقیقاً در دوران غیرانقلابی و فروکش مبارزاتی است که شالوده‌های برنامه‌ای، سیاسی و تشکیلاتی لازم را برای آن که یک حزب انقلابی بتواند در دوران آتی اعتلای مبارزاتی «تأثیر گذارد»، پی افکنده می‌شوند.

نظریه‌ای معتقد است که در حزب ساخته و پرداختة اندیشه و عمل لنین نه کارگران بلکه روشن‌فکران بورژوا اگر نگوییم کاملاً بر آن مسلط بودند دست‌کم آن را تشکیل می‌دادند. این ادعا به‌هیچ‌وجه با واقعیت مطابقت نمی‌کند[[32]](#footnote-32). آلفرد مایر که مبتکر نظریة فوق است دررابطه‌با اصل سانترالیسم دموکراتیک می‌گوید:

«... تا زمانی که حزب توسط یک رهبر مقتدری اداره می‌شد که با مشت آهنین بر آن حکومت می‌کرد، نظام سانترالیسم دموکراتیک هم به‌خوبی عمل می‌کرد». [[33]](#footnote-33)

ادعای اخیر این نویسنده هم بیشتر از ادعای قبلی‌اش با واقعیت نمی‌خواند. برای اثبات خلاف واقعیت بودن هر دوی نظریات فوق کافی است بریل ویلیامز که ضد بلشویک دوآتشه‌ای است را به شهادت بطلبیم:

«هر چه به محبوبیت بلشویزم افزوده می‌شد، شمار اعضای حزب هم بالاتر می‌رفت. در فرآشد این تحول حزب دچار آن‌چنان دگرگونی ای شد که قابل‌مقایسه با گذشته‌اش نبود. در اکتبر حزب به یک سازمان توده‌ای تبدیل شده بود. دیگر نه با آن گروه کوچک متشکل از نخبگان روشن فکر سال 1903 کوچک‌ترین شباهتی داشت و نه با آن تصویری که در همان ایام غالباً ما از آن داشتیم. تخمین دقیق شمار اعضای آن کار دشواری بود، اما به نظر می‌رسید که در طی یک سال قبل از اکتبر تعداد اعضای حزب ده برابر شده بود و به رقم 250 هزار نفر می‌رسید اکثریت قابل‌ملاحظه از اعضاء را کارگران تشکیل می‌دادند ... دقیقاً برخلاف تصور همگان آنان از وحدت و تمرکز آن‌چنانی ای هم برخوردار نبودند؛ اما در مقایسه با سایر احزاب احتمالاً از انسجام بیشتر و یقیناً از رهبری نیرومندتری برخوردار بودند. مابین کمیتة مرکزی و کمیته‌های محلی حزب از یک سو و شوراها و کمیته‌های کارخانه از سوی دیگر بر سر نحوة پیشبرد و پیاده کردن خط‌مشی‌های سیاسی اختلاف‌نظر وجود داشت. غالباً در میان فعالین محلی و هوادارانشان گرایش به استقلال بیش از حد به چشم می‌خورد». [[34]](#footnote-34)

این توصیف صادقانه تصویر به‌مراتب دقیق‌تری از عملکرد حزب بلشویک در دوران حیات لنین ارائه می‌دهد تا صدها افسانه در مورد سانترالیسم دموکراتیک. هم چنین روشن می‌کند که چرا لنین تا آن زمان دست‌کم چهار بار با کمیته‌ها برخورد شدید داشت. نخستین‌بار در سال 6- 1905، سپس در ابتدای انقلاب فوریه 1917، آن‌گاه در آستانه انقلاب اکتبر و دست آخر از سال‌های 21- 1920 به بعد. در سه مورد نخستین لنین برندة این مبارزة سیاسی شد، آن هم به شکرانة حمایت کارگران پیشرو، از جمله کارگران غیرحزبی. متأسفانه در مورد آخر از این حمایت برخوردار نشد و پیامدهای اسفناک آن بر همه آشکار است.

# به‌سوی یک بینش منسجم

لنین هیچ‌گاه بینش کاملاً منسجمی از حزب و اصول سازمان‌دهی ارائه نداد؛ اما با توجه با رویدادهای تاریخی چنین به نظر می‌رسد که در آن جهت گام بر می‌داشت. با مطرح‌شدن تدریجی و هر چه بیشتر روشن شدن اهمیت وحدت دیالکتیکی بین فعالیت خودبه‌خودی طبقة کارگر و نقش حزب پیشرو در طی سال‌های بعدی نزد لنین - به‌غیراز «سال‌های سیاه» 21- 1920 (و برای برخی‌ها سال‌های 21- 1919) شاهدی بر صحت این مدعایند.

نویسندگانی چون لئوپولدهایم سون مدعی‌اند که روشن‌فکران و مارکسیست‌های روسی هیچ‌گاه نتوانستند مشکل تضاد بین خودانگیختگی و آگاهی، بین عمل توده‌ها و عمل سازمان‌یافته و ملهم از پیش‌گام را حل کنند. مع‌هذا انقلاب اکتبر گره این مشکل را گشود و پاسخ کلاسیک این معضل را می‌توان در استعارة درخشان تروتسکی یافت:

«بدون یک سازمان راهبر، نیروی توده‌ها مانند بخاری است که در سیلندر محصور نباشد و به هدر رود، بااین‌همه این بخار است که باعث حرکت می‌شود نه سیلندر یا پیستون». [[35]](#footnote-35)

در آستانة انقلاب اکتبر لنین در نامه‌ای که دررابطه‌با فراخوان به قیام مسلحانه به «کمیتة مرکزی حزب بلشویک» می‌نویسد با لحن به‌مراتب صریح‌تر از همیشه می‌گوید:

«اگر می‌خواهیم که قیام به سرمنزل پیروزی رسد نباید به توطئه متوسل شویم، نباید صرفاً به حزب متکی باشیم، بلکه باید اتکایمان به طبقة پیشرو باشد. بیش از هر چیز دیگری باید به خیزش انقلابی توده‌ها متکی بود». [[36]](#footnote-36)

حال برگردیم به معضلی که الگوی تشکیلاتی چه باید کرد؟ به وجود آورد، هرچند عمر دورانی که این الگو پیاده شد بسیار کوتاه بود. آموزش سیاسی اعضای کمیته‌ها چنان بود که این افراد قادر نبودند خود را با افت‌وخیزهای جنبش توده‌ای مطابقت دهند. در همین رابطه کروپسکایا، همسر لنین، می‌نویسد:

«اعضای کمیته‌ها معمولاً افراد متکی به نفسی بودند، آنان خود تأثیر عظیم کار کمیته‌ها بر روی توده‌ها را به چشم می‌دیدند، به‌عنوان یک قاعده دموکراسی درون حزبی را به رسمیت نمی‌شناختند. در اعتراض به این امر به شما پاسخ می‌دادند که مراعات دموکراسی درون حزبی به بهای درگیری با پلیس تمام می‌شود که در روسیه با یک چنین واقعیتی سروکار داریم! آنان به اعضای حزب در خارج [منظور در تبعید] با دید تحقیرآمیزی می‌نگریستند و می‌گفتند که «تنها کاری که خارج‌نشینان بلدند همانا راه‌انداختن مجادلات سیاسی بین خودشان است و باید وادارشان سازیم که در شرایط روسیه کار کنند». از همین رو آنان از سنگینی وزنة رهبری خارج [عمدتاً شخص لنین] در اتخاذ تصمیمات ناراضی بودند. درعین‌حال آن‌ها از هر نوع ابتکاری گریزان بودند. نه تمایل داشتند که خود را با شرایط دائماً در حال تغییر تطبیق دهند. نه توانائی آن را». [[37]](#footnote-37)

به‌هرحال تنها با درنظرگرفتن تمامی این عناصر متناقض است که می‌توان تاریخ واقعی اتحاد شوروی سال‌های 23- 1918 را شناخت و نه از طریق کشف گناهان کبیره نزد لنین.

اگر در صدد یافتن منشأ استالینیسم هستیم، قبل از هر چیز باید آن‌ها را در نیروهای اجتماعی و محاسبات متقابل بین آن‌ها جستجو کنیم، چرا که چنین اسلوبی بیشتر با ماتریالیسم تاریخی منطبق است تا با پرسه زنی در قلمرو عقاید؛ اما دررابطه‌با آن چه به حوزة اندیشه مربوط می‌شود باید گفت که مفاهیم تشکیلات استالینیستی نه‌تنها به‌هیچ‌وجه تداوم مفاهیم لنینی نیستند که به وارونه، نفی وحشیانه و مخوف آن‌ها هستند.

# مسئلة استقرار مجدد دموکراسی شورائی

چگونه در سال 1920 می‌شد علیه فراشد بوروکراتیزه شدن در شوروی مبارزه مؤثر کرد؟ شوروی آن سال‌ها کشوری بود فرتوت، قحطی‌زده، با شبکة ارتباطات و حمل‌ونقل کاملاً ازهم‌پاشیده و مهم‌تر آن که شمار کارگرانش به یک‌سوم سال 1917 تقلیل یافته بود. افزون آن که همین طبقة کارگر آب‌رفته هم به‌سرعت از حالت بسیج خارج می‌شد آن هم نه صرفاً به دلیل خاتمة جنگ داخلی، بلکه عمدتاً به جهت ادامة معیشت و بقایش. تحت چنین شرایط مادی و اجتماعی استقرار مجدد دموکراسی شورائی، یعنی پیاده کردن سریع و فوری مدیریت کارگری ناکجاآبادی بیش نمی‌توانست باشد.

رهبری حزب و دولت علی‌الظاهر می‌بایست پیش از هر چیزی افزایش تولید عمدتاً در زمینة تولیدات کشاورزی، افزایش بارآوری نیروی کار، ایجاد شغل و ریشه‌کنی بیکاری را در اولویت برنامه‌های خود قرار می‌داد.

خطای لنین و تروتسکی این بود که شرایط استثنایی آن سال‌ها را عمومیت دادند و از آن نظریه‌ای عام ساختند. با آغاز برنامه مشی نوین اقتصادی در سال‌های 22- 1920 کاهش شمار کارگران و گرایش به تجزیه و فروپاشی اجتماعی این طبقه به‌نقد متوقف شده بود.

دقیقاً در همین ایام بود که با گسترش و بسط تدریجی دموکراسی شورائی می‌شد استقرار و احیای اجتماعی - سیاسی مجدد طبقة کارگر را تسریع نمود و از سرعت روند غیرسیاسی شدن آن کاست؛ اما رهبران شوروی برعکس با تحدید بیشتر بقایای دموکراسی شورائی آن هم دقیقاً در همین مقطع از زمان بود که باعث غیرسیاسی شدن هر چه بیشتر پرولتاریا و حزب شدند. [[38]](#footnote-38)

قضاوت در بارة موفقیت چنین «مشی نوین» ی غیرممکن است. مع‌هذا، پیامدهای اسفناک مشی سیاسی ای که در سال 1921 پیاده شد آشکارتر از آن است که ما نتوانیم به این نتیجه نرسیم که آن چه در 1920 ناکجاآبادی می‌نمود از سال 1922 به بعد تحقق‌پذیر بود.

1. - استفان کوهن درS. F. Cohen. „Bolshovism and Stalinism“ (in Robert C. Tuker: Essay in historical Interpretation, Norton 1977.)

 نقل می کند که بسياری از نويسندگان صاحب چنين عقيده ای هستند. از آن جائی که شمار آن ها بسيار است ما به ذکر چند تائی از آن ها بسنده می کنيم:

Merle Fainsod Hannah Arendt, Robert V Daniels, Michael Karpovitch Ulam, Barrington Moore, Arthur P. Mendel, Zbigniev Brezesinski, Robert H. McNeal, Alexandre Solzhenitzyn.

تنها يک بازگفت از آن ها طرز تلقی همه را نشان می دهد. برا ی نمونه Merle Fainsod می گويد: «از يک نطفه توتاليتر تنها يک غول توتاليتاريزم تمام عيار رشد خواهد کرد». [↑](#footnote-ref-1)
2. - N. Valentinov, Encounters with Lenin, Oxford University press 1968. [↑](#footnote-ref-2)
3. - L. B. Kamenov, Lenins Literarisches Erbe, Hamburg, 1924. [↑](#footnote-ref-3)
4. - D. Mitchell, 1919 Red Mirage, London 1970, PP, 152,156. [↑](#footnote-ref-4)
5. - R. W. Clark, Lenin, The Men Behinde The Mask, London, 1988, PP, 239,240. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مأخذ قبلی، ص 227. [↑](#footnote-ref-6)
7. - Moynahan, Comrades, pp. 19-210. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مأخذ قبلی، ص 143. [↑](#footnote-ref-8)
9. - Fritz Platten, Lènine, de L´èmigration en Russie, Mosscow, 1925. [↑](#footnote-ref-9)
10. - مأخذ شماره 3 ص 143. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مأخذ شماره 3 ص 161. [↑](#footnote-ref-11)
12. - در واقع اغلب فراموش می شود که مقوله ی سانتراليزم دموکراتيک توسط منشويک ها تبيين شد و نه توسط لنين. [↑](#footnote-ref-12)
13. - Lenin, „Preface to The Collection´ Twelve years”, Collected Works, Vol 13, P. 104. [↑](#footnote-ref-13)
14. - Lenin, „ What is To Be Done?“, Collected Works, Vol 5, P. 477. [↑](#footnote-ref-14)
15. - Claudio Sergio Ingerflom, Le citoyen impassible – Les racines russes de Lèninisme, Payot, Paris 1988. [↑](#footnote-ref-15)
16. - (Lenin, „Prefact to the Collection´ Twelve Years`“. Collected Works, Vol 13, PP. 103-104.)

در فاصله ی سال های 1907- 1905 روسيه شاهد يک سلسله مبارزات انقلابی بود. تجربياتی که کليه ی سازمان ها در اين سال ها کسب کردند بسيار حائز اهميت بود. اين سال ها آزمايشگاهی بود برای آن ها تا به صحت و سقم برنامه ی خود واقف شوند و کيفيت و ساختار تشکيلاتی خود را محک زنند. سير تحول آتی اين سازمان ها و هم چنين سرنوشت رژيم تزاری در طی اين سال ها رقم خورد. برای اطلاعات بيشتر رجوع کنيد به:

T. Shanin, The Roots of Otherness: Russia`s Turn of Century, Vol 2, Russia, 1905-07, Revolution as a Momment of Trurh, London, 1985. [↑](#footnote-ref-16)
17. - گروه به غايت ارتجاعی و ماورای راست «اتحاديه ی خلق روس» را عمدتاً به نام «صدسياه» می شناختند. حمله ی فيزيکی به سازمان های انقلابی از عمده فعاليت های اين گروه بود. اين گروه در فاصله ی سال های 7- 1905 فعاليت می کرد و حتی با همان اصلاحات جزئی اکتبر 1905 هم مخالف بود و خواهان پس گرفته شدن آن ها بود. [↑](#footnote-ref-17)
18. - Lenin, „Appeal to the Party by Delegates to the Unity Congress who belonged to the former ´Bolshevik`group”, Collected works, Vol, 10, p, 314. [↑](#footnote-ref-18)
19. - Lenin, „Freedom to Critisism and Unity of action“, Collected works, Vol, 10, p. 443. [↑](#footnote-ref-19)
20. - Lenin, „Let the Workers Decide“, Collected works, Vol, 10, pp. 502-03. [↑](#footnote-ref-20)
21. - Louis Fischer, Lènine, Paris, Bourgois, 1966. [↑](#footnote-ref-21)
22. - محاکمات مسکو در دهه ی 1930 رخ داد. طی اين محاکمات اکثريت قابل ملاحظه ای از رهبران، کادرها و اعضای حزب کمونيست شوروی به اتهامات واهی محکوم شدند. آن ها يا اعدام شدند و يا در اردوگاه های کار اجباری به دست جلادان استالين کشته شدند. از اين طريق بود که استالين سلطه ی بوروکراسی را بر شوروی و شخص خودش را بر بورکراسی تحکيم بخشيد. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مأخذ 21، ص 462. [↑](#footnote-ref-23)
24. - لئوپولد هايمسون قرابت مواضع لنين و تاچف پوپوليست را به تفصيل توضيح می دهد؛ اما درمورد اين که ويکتور آدلر و کارل کائوتسکی هم معتقد بودند که آگاهی طبقاتی بايد از خارج وارد طبقه شود: يعنی انتقال آگاهی از طريق روشن فکران به داخل طبقه، کلمه ای بيان نمی کند. به سادگی می شود نشان داد که ريشه ی تمامی انتقادات بر چه بايد کرد؟ دقيقاً در مورد همين نکته است. در اين مورد مراجعه کنيد به:

L. Haimson, The Russian Marxists and the Origin Bolshevism, Boston, 1996 P. 16. [↑](#footnote-ref-24)
25. - جزئيات اين ماجرای کمتر شناخته شده را بايد توضيح دهيم. هنگامی که دومين کنگره ی شوراها بر تسخير قدرت توسط بلشويک ها در 25 اکتبر صحه گذاشت، برای همه ی شرکت گنندگان در کنگره از جمله بلشويک ها امر مسلمی بود که حکومت جديد می بايست کليه ی احزاب شورائی را دربر می گرفت. در همين رابطه بود که مارتف پيشنهاد در دستور کار قرار گرفتن فوری مسأله ی تشکيل حکومت ائتلافی متشکل از کليه ی احزاب شورائی را به کنگره ارائه داد. اين پيشنهاد از جانب لوناچارسکی به نمايندگی از بلشويک ها مورد حمايت قرار گرفت و کنگره به اتفاق آراء آن را تصويب کرد.

رهبران رديف دوم بلشويک جداً طرفدار حکومت ائتلافی بودند. تشکيلات پتروگراد عملاً به لنين پشت کرد و تشکيلات مسکو به رهبری راکيف و نوگين علناً به دفاع از کامنف و زينوويف پرداخت. حتی دفتر ناحيه ی مسکو هم که به چپ روی شهرت داشت به حکومت ائتلافی رضايت داد مشروط به اين که اکثريت اعضای هيأت دولت از بلشويک ها باشد. در 2 نوامبر بحران تشکيل حکومت ائتلافی به اوج خود رسيد. در اين روز هيأت اجرائيه مرکزی حزب بلشويک مصراً خواستار آن می شود که اولاً لنين و تروتسکی بايد حتماً عضو هيأت دولت باشند، ثانياً دست کم نيمی از اعضای آن هم بايد از بلشويک ها باشند. کل جناح راست حزب بلشويک در مخالفت با اين پيشنهاد عليه حزب رأی می دهد. از جمله کامنف، زينوويف و نيمی از اعضای شورای کميساريای خلق (رايکف، لوماچارسکی، نوگين، ميليتين، تئودويرويچ، لوزوفسکی، ريازانف، يورونف و سايرين...)

...سرانجام در 4 نوامبر بحران مزبور ترکيد. کميته ی اجرائی مرکزی اقدام اخير حکومت در جلوگيری از انتشار نشريات غيرسوسياليستی را مورد بررسی قرار می دهد. اين نشريات عملاً مردم را به شورش دعوت می کردند. «اپوزيسيون بلشويک» با ابراز نگرانی شديد خود از احتمال بروز روش های حکومت های خود کامه، مخالفت خود را با تحديد آزادی بيان اعلام می کند. رادين در مخالفت با اين اقدام حکومت قطع نامه ای را به رأی می گذارد. اين قطع نامه با 22 رأی موافق، 31 رأی مخالف و چند رأی ممتنع به تصويب نمی رسد...

زينوويف، کامنف، رايکف، ميليتين و نوگين از مخالفين لنين د رکميته ی مرکزی در حالی که با صدای بلند «... زنده باد حکومت احزاب شورائی» می گفتند، دسته جمعی جلسه را ترک می کنند.

شيليانفک کميسر امور کار هم به اين گروه می پيوندد و در بيانيه ای کميته ی اجرائی مرکزی را چنين مورد خطاب قرار می دهد: «برای تشکيل حکومت سوسياليستی متشکل از کليه ی احزاب شورائی به هر اقدام که لازم باشد دست خواهيم زد...»

مطالب بالا از کتاب زير نقل شده است:

R. Daniels, The Conscience of the Revolution, Boulder, pp. 64-66. [↑](#footnote-ref-25)
26. - برای اطلاعات بيشتر درمورد مناقشات و بحث های درونی حزب بلشويک در مورد مسأله ی مديريت صنايع رجوع شود به:

Thomas F. Remington, Building Socialism in Soviet Russia, University of Pittsburgh Press, 1984, p. 39. [↑](#footnote-ref-26)
27. - S. Farber, op. Cit., p, 206. [↑](#footnote-ref-27)
28. - A. F. Ilyin-Zhenevsky, The Bolsheviks in power-Reminisceneces of the years 1918, London, 1984, pp. 48-51. [↑](#footnote-ref-28)
29. - M. Liebman, Leninism under Lenin, London 1975.

P. Leblanc, Lenin and The Revolutionery Party, Humanities Press, 1990, S, Cohen op. cit. [↑](#footnote-ref-29)
30. - هايمسون ادعا می کند که به زعم لنين «سوداهای» شخصی در تصميم گيری های فردی و اجتماعی اهميت به مراتب بيشتری دارند تا نزد مارکس و ديگر «مارکسيست های ارتدوکس». اين نويسنده آن گاه نتيجه می گيرد که به همين خاطر بود که لنين نسبت به اين «سوداها» بسيار بی اعتماد بود: از جمله در رابطه با مال خودش. وی هم چنين مدعی است که علت سخت گيری و آشتی ناپذيری لنين در مسائل ايدئولوژيک را بايد در همين رابطه ديد. وی در ادامه می گويد که برخی از ناکاتمی های شخصی لنين شديداً او را آزرده خاطر و متأثر ساختند. عمدتاً رابطه اش با پلخانف.

معهذا، هايمسون خود اذعان می دارد که در اواخر کنگره ی دوم حزب سوسيال دموکراسی روسيه (اوت 1903) لنين نسبت به منشويک ها خصوصاً مارتف مواضع بسيار آشتی جويانه ای اتخاذ می کند و حتی آماده بود که از پيشنهاد خود دال بر تغيير هيأت تحريريه ايسکرا صرف نظر کند؛ اما آشتی ناپذيری و سرسختی مارتف و نه لنين بود که موجب انشعاب شد (همان مأخذ، ص 83- 182) [↑](#footnote-ref-30)
31. - اين بازگفت نخستين جمله از يادداشت لنين تحت عنوان «مسأله ی مليت ها و خودمختاری» مورخ 20 مارس 1922 بود. در اين يادداشت ها لنين سياست های استالين در مورد مسأله ی ملی را به شدت مورد حمله و انقتاد قرار می دهد. رجوع کنيد به:

Lenin, Collected works, Vol 36. p. 605

M, Lewin, Lenin Last struggle, London, 1970. [↑](#footnote-ref-31)
32. - در مورد ادعای عمدتاً کارگری بودن ترکيب حزب بلشويک، رجوع کنيد به:

The Workers, Revolution in Russia- The View from Below. [↑](#footnote-ref-32)
33. - نقل شده در مأخذ شماره 29، ص 65- 126 [↑](#footnote-ref-33)
34. - B. Williams, op, cit, PP. 27-29. [↑](#footnote-ref-34)
35. - لئون تروتسکی، تاريخ انقلاب روسيه، جلد اول، ص 12 انتشارات فانوس. [↑](#footnote-ref-35)
36. - مأخذ شماره 35. [↑](#footnote-ref-36)
37. - N. K. Krupskaya, Reminiscences of Lenin, New York, 1970. PP. 124-125. [↑](#footnote-ref-37)
38. - دهمين کنگره ی حزب کمونيست اتحاد شوروی در مارس 1921 تشکيل جناح ها را ممنوع و دموکراسی درون حزبی را محدود کرد. افزون آن که بعدها در سال 1924 با مستمسک قرار دادن عبارات «ارتقای حزبی» لنين، درهای حزب را به روی صدها هزار کارگری که در کوره ی مبارزات آبديده نشده بودند و از کمترين آموزش سياسی ای برخوردار نبودند گشوند و بدين ترتيب خواسته لنين به ضد خودش بدل شد و در غير سياسی شدن حزب و پرولتاريا سهم به سرائی ايفاء کرد. [↑](#footnote-ref-38)